



شبيب شيباني حماسه آفرين تاريخ اسلام

(۲)

باری از مطلب دور نمایم: حجاج بمحض اطلاع یافتن از مرگ عثمان بن فطن و شکست قشون ابواب جمعی او نامه‌ای به عبدالملک نوشت و استمداد کرد، او نیز سفیان بن ابرد کلبی را با چهار هزار کس و حبیب بن عبدالرحمن حکمی را با ده هزار سوار بکمک حجاج فرستاد، و درعین حال دست به تبلیغ زد و مردم کوفه را از اعیان و غیره خطاب کرد و گفت: باید همه خودشان را بچنگ آماده سازند تا در تحت فرماندهی کسی که از همه شکیباتر است بچنگ شیب بروند. (این مطلب فرمان هیتلر را یاد می‌آورد که برای مردم برلن برای دفاع از پایتخت صادر کرد و موجب تلفاتی عظیم برای طرفین شد) در این اثنا عتاب بن ورقا از اهواز و از جنگ از ارقه برگشته بود و امارت سپاه بوی تفویض گشت. او با پنجاه هزار سپاهی متوجه جنگ شیب شد... در این موقع هنوز کمکهای اعزامی از طرف عبدالملک بکوفه نرسیده بود، عجباً که شیب بوسیله جاسوسان خود اطلاع یافت که سپاهی عظیم بچنگ

☆ آقاي محمد باقر (آشباك) از تاريخ نويسان چيره دست معاصر .

اوفرستاده شده است و نیز سپاه شام هم در دنبال اوست. به اصحاب خود گفت: بهتر است که اول به عتاب بن ورقا که بما نزدیکتر است پردازیم. بعد از آنکه او را کشتیم بسپاه کوفه و شام حمله کنیم. و عجبت این است که مجموع سپاه شیب ششصد کس بیشتر نبودند که اطاعت امر فرمانده خود کرده آماده جنگ شدند. در این نیروی پنجاه هزار نفری، از جانب عتاب، محمد بن سعید در میمنه و نعیم بن علیم در میسره و سرداران دیگر نیز بودند و خود عتاب با چند فرمانده زبده در قلب سپاه قرار داشت. شیب خود در میمنه و سویه در میسره و هوقل در قلب سپاه قرار گرفت تا شب هنگام در روشنائی ماه هر دو سپاه دست به تیغ و خنجر بردند و سینه و گرده گاه هم شکافتند. سوید محمد بن عبدالرحمن را هزیمت داد. شیب پرسید: این پرچم که در برابر من است، از آن کدام قبیله است؟ گفتند قبیله ربیعہ. شیب گفت: آنان مدتها هم یاری حق کرده اند و هم کمک باطل بوده اند، آنگاه خطاب به آنان کرد و گفت: ای قوم ربیعہ من برای تحصیل رضای خدا با شما جهاد می کنم: منم شیب. سپس «لا حکم الا لله» گفت و چون سیل متوجه ایشان شده همه را از جای برداشت. آن جماعت با بدترین وجهی به انهزام رو نهادند. بعد از آن بجبهه نعیم و قبیضه حمله کرده صفاها را بهم بر آورد، و آن دو سردار با طائفه شان کشته شدند. و پس از آن همچون طوفان شدید که همه چیز را ویران می کند به عتاب و زهره حمله کرد و در نتیجه هر دو کشته شدند و شیب از کشته شدن زهره نظر بسوابق خدمتی دینی او تاسف خورد...

براستی این نیروی بدنی مافوق طاقت را از کجا داشته اند. جنگهای امروزین نبوده که با مسلسل در پناهگاهی بنشینند و بسوی دشمن تیر افکنند، بلکه می بایست بر اسب یا پیاده دائم در حمله و تفلاد و کوشش باشند و مرتب شمشیر و نیزه بکار برند، آیا جز این است که قاتل شویم ایمان فعالیت مضاعف می آورد؟ آیا این دلیرها غیر از رابطه مستقیم عقاید درونی با قدرت جسمی بیرونی، چیز دیگری هم می توانند باشند؟! قطعاً نه...

باری شیب بعد از این فتح شمشیر در نیام کرد و بقیه السیف را به تبعیت خود خواند و همه متابعت او را پذیرفتند... تا این لحظه شیب با ۲۰ سردار روبرو شده و آنان را مغلوب و منکوب کرده است. با وجود این فتوحات شایان آیا شیب آرام گرفت و قصد استراحت کرد؟ نه، او اکنون عازم کوفه است.. در اینموقع که او عازم کوفه است سفیان بن ابره با سپاه اعزامی از شام به کوفه رسیده اند و حجاج از آمدن آنها پشت گرمی یافت و نعلق کرد و خطاب به خواند و مردم کوفه را بیاری خواند.. شیب چون بموضع (اعین) رسید، سسارت بن معاویه ثقفی را در برابر خود دید که با مر حجاج با هزار سوار بمقابله او آمده بود، شیب در اولین حمله او را کشت و (سبحه) را لشکرگاه خود ساخت. حجاج که چرچیل چهارده

قرن بعد است.. از جا در نرفت، همچنان سپر بر سر گرفته از دشمن گرز می خورد، روز سوم ابوالورد مولای خود را با طایفه ای از مالیک خویش بر سر شیب فرستاد همینکه ابوالورد به سبزه رسید گفت: «اینک حجاج آمده، شیب چون برق لامع او را مورد حمله قرارداد و بقتل رسانید و گفت: اگر این حجاج بود، من مردم را از دست او راحت کردم» و حال آنکه شیب خطا می کرد و او حجاج نبود و از سخن شیب معلوم می شود که ظلم حجاج و استقامت او در ستمکاری چه قدر اهمیت داشته است. چون روز روشن شد حجاج شخصاً با سپاه شام متوجه لشکرگاه شیب گردید، شیب با همان ششصد سوار خود بسپاه حجاج حمله کرد، حجاج چاره را در تبلیغ دید یعنی از اسب فرود آمد و بر کرسی نشست و به تهبیح سپاه پرداخت مگر در برابر دشمن استقامت ورزند. همینکه طرفین بهم رسیدند جنگ بس سختی را شروع نمودند و سپاه شیب با آنکه چند برابر کمتر از سپاه شام بود معهداً آنان را از جا کنند و مقداری عقب نشانند. شیب زمانی دیر کوشید و اعداء را تعقیب میکرد ولی چون سیاست و نقشه جنگی آنها را دید، نقشه ای بنظرش رسید و آن اینکه سوید را بفرستد تا از پشت سر حجاج در آمده او را بمحاصره در آورند. سوید رفت ولی دید گروهی از عقب سر محافظت حجاج را دارند و نقشه عملی نیست، برگشت و قضیه را به شیب گزارش داد. شیب یاران خود را جمع کرد و مثل کوه آهنین بسپاه شام یورش بردند، و از آن سوی حجاج بتشویق و تحریص سپاه خود شروع کرد و دلاوران شام را بصبر و شکیبائی واداشت و در نتیجه جنگ به نهایت شدت و حدت خود رسید، بطوریکه چهل تن از یاران شیب و هفتاد کس از سپاه حجاج بقتل رسیدند. در چنین موقعی، خالد بن ورقا با طایفه اش از عقب شیب بر آمده نصار برادرش و غزاله منکوحه شیب را کشت و آتش در لشکرگاه او زد، و چون حجاج دانست به تکبیر گهمن آغازید. در این موقع لشکر شام دلیر شدند و عاقبت شیب و یارانش را برای اولین بار منهزم ساختند و بعضی خواستند شیب را تعقیب کنند ولی حجاج گفت دست از او بردارید تا بهر کجا که خواهد برود، که همین فتح ما برای او کافی است.

بگفته ملای رومی:

مارگیری را ماری ز سر تله بجست گفت: هل تسا برود، هر که بگیری او را
و خود حجاج بکوفه برگشت. از اینکه گرما گرم او را تعقیب نکرده اند یا به نیروی خود امیدوار نبوده اند و یا این فتح را تصادفی می انگاشته اند. این بود که بعد از مراجعت بکوفه حبیب بن عبدالرحمن را با سه هزار مرد نامزد کرد تا برای قلع و قمع شیب دنبال او را بگیرد ولی احتیاط تمام بجا آوردند و خود را از شیخون خوارج نگاه دارند و همواره بخویش باشند. حبیب بدستور حجاج روان شده منازل و مسراحل را می پیمود تا در ولایت

(انبار قریب) به شیب رسید و لشکرش را منقسم بچهار قسمت ساخت و بسا هر فوجی چنین گفت: اگر افواج ثلاثه را بقتل رسانند شما نباید از جای خود بچینید و امشب را به نبرد تصمیم داشته باشید که خوارج نزدیک اند (در اینجا حیب از طریق روانشناسی وارد مهر که شده است). چون شب درآمد شیب برسم شیخون که از شاهکارهای او بود، روبه اهل شام آورد و شامیان را بیدار و هشیار یافت بربیع از ارباع آن لشکر حمله کرد، زمانی دیر مکاوحت نمود اما نتوانست ایشان را از جای خود بچیناند، روی بر ربیع دیگر نهاد، آن جماعت نیز بدفع او مشغول گشته از مقامی که داشتند قدمی فسرتر ننهادند، روی بر ربیع ثالث نهاده شمشیر می زد تا سه ربیع از شب گذشته، از طرفین مبارزان بقتل آمدند، ماندگی و کوفتگی بقیته السیف بجائی رسید که اگر بر کمر کوه دماوند تیغ زده دو نیم کردی اما شخصی بجوشن می زد کارگر نمی شد. بعضی از صفدران نشسته جنگ می کردند زیرا که قوه برخاستن نداشتند شیب چون از ظفر مایوس گشت از جنگ گاه بیرون آمده و دجله را قطع نموده متوجه ولایت اهواز شد و از آنجا بفارس رفت و از آنجا میل به کرمان نمود، تا روزی چند از تعب جنگ بیاساید. با وجود این خستگی ها، طی این همه راه خود نیز از عجایب است.

هله آن قماربازی که بباخت هر چه بودش و نماند هیچش آخر هوس قمار دیگر

چگونه مرگ باین پهلوان چیره در آمد؟ بعد از آنکه شیب خود را بکرمان رسانید، حجاج اموال زیادی نثار سفیان بن ابرد کلبی نمود و فرمان داد تا او بدفع شیب بپردازد. و نیز نامه ای بداماد خود حکم بن ایوب که از طرف وی حاکم بصره بود نوشت که قشونی بتعداد چهار هزار نفر به مدد سفیان اعزام دارد. موقعی است که شیب دست بکار طی الارض زده با نا آرامی از کرمان برگشته متوجه عراق عرب است. در حالیکه سفیان هم بشتاب می رود تا خود راهوی برساند. همینطور هم شد، یعنی قبل از اینکه سپاه مددی بصره برسد خود او با سپاهش در کنار رود اهواز به شیب رسید و هر دو لشکر صف آرائی کردند و آنروز تاشب میان سفیان و شیب جنگی خونین واقع شد.

اجل دارد بمرد لایموت نزدیک می شود. بعد از غروب آفتاب آنروز خونین شیب بر اسب ابقری که سوار بود خواست از جسر عبور نموده فرود آید ولی نمی داند که طبیعت همچون ناپلئون در واترلو بدنبال اوست و از او دل برکنده است، درحین عبور از روی پل اسب او بر بالای مادیانی که پیش پیش می رفت جست و شیب که خسته و کوفته و شاید در عالم اندیشه بودو نیز بر اثر سنگینی زره و خود و سایر آهن آلات از اسب جدا گشته و در رود افتاد و آواز برآورد که: ایقضى الله امرأ کان مفعولا و چون غوطه ای خورد و سر از آب بیرون کرد گفت «ذالك تقدیر العزیز العلیم» و بعد از غرق شدن جثه او را بیرون آورده نزد سفیان بردند و بامر

سفيان سینه او را شکافتند (برای آنکه بدانند این چه دلی بوده که ترس و نرمی نداشته است) دلش را چنان سخت یافتند که سنگ را بعد از آن بآن نسبت می‌کردند. در بعضی کتب بقتل رسیدن شیب بصورت دیگر هم نقل شده است.

مادرش مرگ او را باور نمی‌کرد می‌گویند چون بمادر شیب این پهلوان عرصه هیجاها، گفتند پسر تو را کشتند، قبول نکرد و گفت: پس من از نمیران است و چون توضیح دادند که در آب افتاده و غرق شد، تصدیق نمود و گفت: حال باور کردم زیرا در حین ولادت او دیدم که شعله آتش از من منفصل شد و دانستم هیچ چیز او را فرو نماند مگر آب. هم از مادر او نقل می‌کنند که قریب بتواند شیب در خواب دیده است شعله آتش از او دمیدن گرفته و متوجه آسمان گشت و روشنی آن بتمام آفاق رسید ناگاه در میان آب بسیار افتاد و بمرد... تاریخ مرگش ۷۷ هجری قمری است. کسانی که علی‌رغم حجاجها طرفدار شیب‌های تاریخ باشند از این داستان لذت خواهند برد.

مآخذ: الام زركلی • وفيات الاعيان • البيان والعبين • روضة الصفا • تاريخ طبری •
البدایه والنهایه • المعارف • تاريخ یعقوبی •

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ناهنجاریه‌های زندگی دراز

ز رنج تن آید برفتن نیاز	امر خود بمانی بگیتی دراز
بجز باد چیزی نداری بمشت	بدانکه که خم گیردت یال و پشت
نه تن ماندت بر یکی سان نه هوش	گرانی در آید ترا در دو گوش
بگویی به بانگ بلند ای خدای	نبینی بچشم و نبویی بیای
که گشتم من از خاک تاریک سیر	مرا پیش خود بر بزودی نه دیر
فردوسی طوسی - قرن چهارم	